

نقطه سر خط

با پیدایش و گسترش ویروس کرونا (کوید ۱۹) تهدید مرگ، جدی و سراسری شد. فاجعه‌ی مرگبار ناشی از گسترش کرونا ویروس، بستر هموار زندگی را در خوب‌ترین کشورهای توسعه‌یافته جهان به چالش کشید. گسترش این ویروس در کم‌ترین زمان همه‌گیر گردید. اکثر کشورهای جهان با تهدید کرونا دچار شدند. انسان‌های زیادی در این فاجعه‌ی جهانی جان شان را از دست داد. روال عادی زندگی برهم خورد. ساختارهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و رویه‌های گوناگون زیستن با دیگرگونی و تحولات نامتعارفی به همراه شد.

افغانستان که کشوری است گیر افتاده در گودال سیاه‌روزی‌ها و فلاکت‌زدگی‌های تمام، با انتشار و گسترش ویروس کرونا روند عادی زندگی به ویژه در کابل و چند شهر دیگر مختل شد. انسان‌های زیادی در محاصره‌ی وحشتناک فقر، نا امنی و بیکاری به سر می‌برد. انتشار و گسترش ویروس کرونا تهدید جدی و جدیدی بود که بر انبوه چالش‌های دیگر افزوده شد. تهدید روانی که کرونا خلق کرده بود، بسیار جدی و نگران کننده به شمار می‌رفت. زیرا سوگمندان افغانستان نه ظرفیت لازم برای تشخیص و درمان این ویروس مرگبار را داشت، نه توانایی لازم برای پیش‌گیری و رسیدگی به مشکلات شهروندان را. لذا هراس جان‌گناه حاکم شد و شیرازی نظم اجتماعی برهم خورد.

در چنین حالت‌های کم‌ترین کار ممکن برای جلوگیری از گردش و گسترش ویروس، قرنینه و قطع گردش هر گونه ابزاری بود که از سوی افراد دست به دست می‌شد. نیمرخ به عنوان یک رسانه‌ی مسؤول با درک این وضعیت دشوار به نشرات چاپی خود کلید ایست زد. زیرا فعالیت‌های چاپی از یک طرف تهدیدی برای اعضای کاری نیمرخ به حساب می‌آمد و از طرف دیگر گردش هفته‌نامه می‌توانست سبب انتقال ویروس از فردی به فردی دیگری شود. بنابراین؛ سه ماه پیش نشرات چاپی خود را متوقف کردیم. اما فعالیت‌های نشراتی نیمرخ از طریق سایت نیمرخ و شبکه‌های اجتماعی فیس‌بک و توئیتر جریان داشت. اکنون با عادی شدن نسبی وضعیت، تصمیم گرفتیم تا هفته‌نامه را به گونه‌ی چاپی نیز نشر کنیم.

ضرورت فعالیت نیمرخ به عنوان یک رسانه‌ی ویژه برای بانوان در چنین شرایطی، از اهمیت بالایی برخوردار است. زیرا ما در شرف تحول بزرگ در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هستیم. بحث صلح و تحولات کلان سیاسی و اجتماعی برای زنان اهمیت ویژه دارد. زنان در ۱۹ سال پسین پیشرفت‌های چشم‌گیر و انکارناپذیری داشته‌اند. هرچند با گذشت هر روز وضعیت دشوارتر می‌شود. عرصه برای زیستن تنگ‌تر، میزان خشونت‌ها علیه زنان رو به افزایش است و سهم زنان به در ساختارهای قدرت و ثروت نه آن است که انتظار می‌رود، اما بحث صلح با طالبان یعنی گروه که نگاه تحجری و نابرابر نسبت به زنان دارد، مسؤولیت زنان، مردان دیگراندیش و گروه‌ها و نهادهای را که در راستای حقوق و آزادی‌های بشری به ویژه حقوق و آزادی‌های زنان فعالیت دارند، چند برابر می‌کند.

در چنین شرایطی نیمرخ متعهد است تا استوارتر از همیشه در سپهر رسانه‌ای کشور بدرخشد و سنگر باشد برای بیان دیدگاه و بستر برای باند کردن صدای زنان و آنان که در عرصه‌ی حقوق و آزادی‌های برابر انسانی فعالیت می‌کنند. چاپ و نشر مجدد نیمرخ را به امید آینده‌ی درخشان همه‌ی شهروندان افغانستان به ویژه زنان پی می‌گیریم.



عکس: نعمان نوری

نیمرخ هفته

عکس از مسابقه انتخاباتی تیم ملی بایسکل رانی بانوان افغانستان در بامیان.

تبرهای برنده

دوباره آزاد شود، باز ازدواج کند و اگر زنش نمک غذا را کم و زیاد کرد او را هم با تبر بکشد.

*

اینجا وقتی حرف از خشونت، قتل، دریدن و بریدن زنان به میان می‌آید، همیشه برهان محکمی چون بدکاره‌گی، زنا و... در دست نیست - حالانکه در فاحشه‌سازی و بدکاره‌گی زنان فرشته‌ها و ملایک نقش ندارند، همین مردهاست که

صفحه ۳

را به دلیل کم‌نمکی غذا کشته. اعتراف می‌کند که زنش نه بدکاره بوده و نه دارای اعمال ناخوشایند دیگر.

منصور قبل از ازدواج آدم کتاب‌خوان و روشنفکر بود. همه‌ی قوم ما به او مباحثات می‌کرد. ولی وقتی ازدواج کرد، نمی‌دانیم که چه شد، روشنفکری و تمام کتاب‌های که مطالعه کرده بود به یکباره‌گی شست‌وشو شد، چنانکه زنش را با تبر کشت.

حالا که ده سال محکوم به زندان شده، ما می‌ترسیم

روایت
کجه خشنود خرمی



پارسال منصور کاکایم زن خود را با تبر کشت. یک بار به گردنش زده بود، یکی دیگر هم به فرقش. مغزش ریخته بود روی فرش و دختر کوچکش سه روز برای مرگ مادرش گریه کرده بود. وقتی منصور دستگیر شد، گفت زنش را به‌خاطری کشته که آن شب غذایی درست نپخته، یعنی نمکش را کم ریخته. دادگاه هم که رفت حرفش همین بود. حالا که در زندان هست نیز می‌گوید زنش



بازنده‌ی جنگ بودیم اما بازنده‌ی صلح نباشیم

زنان فعلمن باید به صورت فعال دادخواهی کنند. نگرانی جدی دیگر ما شورای عالی مصالحه است. نهادی که تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی این گفت‌وگو است. زنان باید از آدرس زنان انتخاب می‌شدند، اما زنان عضو هیأت مذاکره بازم از سوی خود مردان صورت می‌گیرد. ارچند همه زنان برای ما قابل اعتماد اند اما ظرفیت‌ها و تعهد به ارزش‌ها شاید متفاوت باشد. در شورای عالی مصالحه باید زنان نقش مهم داشته باشند؛ چون این شورا مرکز تصمیم‌گیری است، باید حضور زنان پررنگ و مؤثر باشد تا آجنده‌ی مورد نظر زنان را در پروسه دخیل سازند.

صفحه ۲

بدآموزی از پند، اندرز و حکایت‌های

حکیمانه در زبان پارسی

بخش اول



در زمانی درست باشد و در زمانی دیگر نادرست باشد. یعنی طوری که خاستگاه پند و اندرزها تاریخی، فرهنگی و بومی است، درستی و نادرستی آنها نیز فرهنگی، به‌ویژه تاریخی است.

به این اساس می‌تواند بحث این باشد که درستی و نادرستی محتوای پند و اندرزها را چگونه شناسایی کنیم؟ بهتر است به چگونگی درستی و نادرستی پند و اندرزها، دید تاریخی، فرهنگی و جامعه‌شناسانه داشته باشیم. معناداری هر پند و اندرز را در ارتباط به تجربه‌های زندگی تاریخی و فرهنگی جامعه‌های

صفحه ۳

چنان‌که اشاره شد، پند و اندرزها دارای نکته‌های معرفتی و ساخت و فرم جمال‌شناسیک و ادبی هستند. بنابراین؛ از نظر معرفتی و جمال‌شناسی (زیبایی‌شناسی) اهمیت دارند. از بحث فرم و جمال‌شناسیک پند و اندرزها می‌گذرم به بحث نکته‌داری و محتوای پند و اندرزها می‌پردازم.

پرسش این است که از نظر تجربی و مصداقی نکته‌ها و محتوای این پند و اندرزها درست است یا نیست؟ پاسخ به این پرسش از طرفی قطعی نیست و از طرفی عمومی نیست. چرا قطعی نیست؟ برای این‌که می‌تواند نسبتن درست و نسبتن نادرست باشد. چرا عمومی نیست؟ برای این‌که می‌تواند

پند و اندرز بنابه تجربه‌ی جامعه‌های بشری شکل و معنا گرفته است؛ معمولن در جمله‌ها و گزاره‌های خوش‌ساخت (سخنان قصار) و در بیت‌ها آرایه شده است. نکته و سخنی که در این پند و اندرزها وجود دارد، فرم خوش‌ساخت و جمال‌شناسیکی که این پند و اندرزها دارد، باعث می‌شود حافظه‌ی ذهنی افراد جامعه را شکل بدهند. کردار افراد به‌اساس این پندها مورد قضاوت قرار بگیرد و موقعیت اجتماعی و فرهنگی افراد نیز بنابه این پند و اندرزها دسته‌بندی و خوب و بد تلقی شود.

اگر کسی پدرش دزد بود به‌اساس این پند و اندرزها فرزندانش دزد و بد ذات دانسته می‌شود. اگر کسی پدرش پادشاه بود فرزندانش شاهزاده و نیک‌گوهر تصور می‌شود. فرزند دهقان باید جایگاه دهقانی‌اش را حفظ کند، فرزند ارباب جایگاه اربابی‌اش را نگه دارد. زیرا گوهر وجودی و ذات ارباب و دهقان تفاوت دارد. بنابراین؛ فرزند دهقان به‌اساس این پند و اندرزها نمی‌تواند ارباب شود.

در ادبیات و متون فارسی و در فرهنگ مردمی و فُلکلور فارسی پند و اندرز زیاد داریم که حکمت و معرفت هزاران سال جامعه را در خود دارد. این پند و اندرزها دارای تجربه‌های معرفتی و آموزشی خاص هستند که انسان‌های تیزهوش جامعه به‌اساس تجربه و شناخت از رفتار و گفتار و موقعیت افراد جامعه در مناسبات ساختاری ثابت اجتماعی و فرهنگی آن روزگار به درک این پند و اندرزها رسیده‌اند، این پند و اندرزها را آرایه کرده‌اند.

تحلیل
یعقوب یسنا





گفتگو

حسین احمدی

گفت‌وگوی ویژه با بانو شینکی کروخیل،

عضو پارلمان افغانستان

خانم کروخیل، سپاس از این‌که برای گفت‌وگو با نیم‌رخ وقت گذاشتید. در مورد جایگاه سیاسی زنان و اهمیت آن؛ انتظاری را که ما از نظام دموکراسی داشتیم این بود که زنان افغانستان در چارچوب آن رشد کنند و از حاشیه‌ی جامعه و سیاست به متن بیایند، آیا به این اهداف نایل شده‌ایم یا نه؟

تشکر، در مورد اینکه در حیات سیاسی مملکت زنان در کجاست؛ واقعن از حاشیه به متن و مرکز تصمیم‌گیری آمده‌اند یا نه؟ باید بگویم که زندگی زنان امروز با دیروز قابل مقایسه نیست؛ یعنی تغییراتی به وجود آمده است. زنان نسبت به تمام دوره‌های تاریک را که گذرانده‌اند اکنون در وضعیت بهتری قرار دارند که نباید چشم‌پوشی شود. اما اینکه زنان در افغانستان واقعن در سیاست کشور تصمیم‌گیرنده باشند هنوز سوال برانگیز است. چرا؟ به‌خاطر اینکه سیستم کاملن مردانه است. سیاستمداران جنگجو و جنگ‌سالار نیز در کنار مردان تکنوکرات و مدنی هنوز دخیل سیاستند. هنوز فرهنگ مقاومت در برابر حضور بیش‌تر زنان وجود دارد. فکر می‌کنم طی چند سال اخیر دروازه‌ی ورود زنان به متن قضایای سیاسی کشور تا اندازه‌ای باز شد. اما دخیل شدن زنان در سیاست مملکت اگر از سوی همه سیاسیون در طبقات مختلف پذیرفته و حمایت نشود، بازهم حضور زنان به شکل سمبولیک می‌ماند. یعنی زنان در سیاست حضور دارند ولی تأثیرگذاری آنان هنوزهم جای سوال است.

یعنی شما می‌گویید کلیت نظام فضا را باز گذاشته اما زنان به‌خاطر وجود سیستم مردسالاری هنوز حضور تأثیرگذار بر سیاست کشور ندارند؟

کل نظام نه، فکر می‌کنم رییس جمهور و تعداد کمی از سیاسیون می‌خواهند که حضور زنان در سیاست کشور تأثیرگذار باشد، اما سیستم سیاسی اینقدر زن‌ستیز، مردسالار و افسراط گراست که به اشکال مختلف این پروسه را اخلال می‌کند. مثالن من منحیث سفیر در کانادا مقرر شدم؛ یعنی راه برای سفیر شدن زنان باز است. اما همکاران وزارت خارجه و کارمندان سفارت مخالف کار کردن با یک سفیر زن بودند. عدم حمایت این سیستم باعث شد کارم را رها کنم. یعنی برای مردان دخیل سیستم سیاسی کشور هنوزهم عار و ننگ است که چطور حضور زنان را در کرسی‌های بالاتر از خود بپذیرند!

به نظر شما چه عواملی باعث این مقاومت علیه ارتقای زنان در سیاست می‌شود؟

این مقاومت وجود دارد چه آن را عرف سنتی بگویند یا مردسالاری و یا زن‌ستیزی؛ چون انسان‌هایی که در حالت جنگی بزرگ شده‌اند تحمل تماشای رشد و تصمیم‌گیرندگی زنان را ندارند.

با این وجود اگر در درون دولت برخورد با زنان به گونه‌ای باشد که یک زن نمی‌تواند منحیث سفیر کار کند پس سرنوشت زنان در پروسه‌های بزرگ ملی مانند: صلح چه خواهد شد؟ و مواجهه ما با گروهی که هیچ زنی در ساختار قدرت و گروه شان ندارند چگونه خواهد بود؟ در حالی که در پروسه صلح نگرانی جدی مردم قربانی شدن حقوق و آزادی‌های زنان است.

زنان در این پروسه بدون شک چالش‌هایی را خواهند داشت. در هیأت مذاکره کننده‌ی دولت برای صلح، ما یک هیأت ۲۱ نفره داریم. اما فقط چهار تن شان خانم‌ها هستند. این چهار زن باید ابتدا بر هفده عضو تیم خودشان چقدر تأثیرگذاری خواهند داشت تا در میز مذاکرات صلح کل اعضای تیم از مسایلی که برای زنان مهم است دفاع کنند. در طرف مقابل، گروه طالبان یک هیأت ۲۰ نفره معرفی کرده که هیچ زنی در بین شان نیست. یعنی در روند مذاکرات صلح در حقیقت چهار زن در مقابل ۳۷ مرد قرار دارند. برای ما جای سوال است که آیا هفده آقایی که نمایندگان دولت افغانستان هستند حتمن ارزش‌های زنان برای شان مهم است؟ به همین خاطر زنانی که عضو هیأت مذاکره‌کننده هستند واقعن با مشکلات بزرگ روبه‌رو خواهند بود. چون توازن در نمایندگی وجود ندارد؛ چهار زن در برابر ۳۷ آقا که بیست تن شان طالب و هفده تن دیگر ذهنیت نیمه طالبانی دارند. هراس ما این است که میبادا ما زنان هم‌چنان که بازنده‌ی جنگ بودیم، بازنده‌ی صلح نیابتی نیز باشیم.

زنان در افغانستان سوژه‌ی صلح بوده و همیشه حقوق و آزادی‌های شان مورد بحث رسانه‌ها و افکار عمومی قرار دارد. با این جایگاه زنان در دولت که تأثیرگذاری چندانی بر تصمیم‌گیری‌ها ندارند و در ساختار هیأت مذاکره‌کننده نیز حضور کم‌رنگ دارند، پس سرنوشت ارزش‌های زنان پس از صلح چه خواهد شد؟

زنان فعلن باید به صورت فعال دادخواهی کنند. نگرانی جدی دیگر ما شورای عالی مصالحه است. نهادی که تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی این گفتمان است. زنان باید از آدرس زنان انتخاب می‌شدند، اما انتخاب زنان عضو هیأت

بازنده‌ی جنگ بودیم، اما بازنده‌ی صلح نباشیم

مسئولیت بین‌المللی امریکا.

حضور و حمایت همکاران بین‌المللی افغانستان برای زنان جای امیدواری بود. پس پیامد عدم تعهد و خروج شان چه خواهد بود؟

حضور شان برای ما یک فرصت بود. نهادهای مدنی فعال شد، بازسازی صورت گرفت، ارزش‌های دموکراتیک نهادینه شد، حقوق زن، حقوق شهروندی و آزادی بیان به وجود آمد؛ وضعیت اقتصادی مملکت تغییر کرد. اما نتیجه‌ی حضور شان زمینه‌ی رشد گروه‌های افراط‌گرا را نیز فراهم کرد و از مردم قربانی زیادی گرفت. فعلن خروج امریکا از افغانستان یک مسأله است و مسأله مهم‌تر این است که چه تضمینی وجود دارد تا گروه‌های تروریستی مشکلی برای جهان و منطقه ایجاد نمی‌کند؟

به نظر شما نظر به روند جاری آیا توافق صلح به این زودی‌ها در کار خواهد بود؟ اگر این توافق صورت بگیرد، پس از این صلح سیاسی رویکرد طالبان با زنان چگونه خواهد بود؟

ابتدا می‌خواهم بگویم که خروج امریکا حتمی نخواهد بود. یعنی در ضمایم توافق‌نامه قطر میان امریکا و طالبان سه پایگاه نظامی امریکا در افغانستان باقی خواهد ماند که به‌خاطر مصالح جنگجویان طالبان همگانی نشده است. مسأله دیگر این است که امریکا پس از خروج احتمالی‌اش طالبان را برای جنگ علیه داعش و القاعده استخدام می‌کند. بازهم افغان‌ها کشته می‌شوند. در تداوم جنگ بدون شک همه اقشار کشور قربانی خواهند شد. اما طالبان نیز تعریف دقیق از افغانستان جدید ندارند.

شاید طالبان یک میلیون همفکر داشته باشند، اما زنان افغانستان حدود شانزده میلیون نفرند. نادیده گرفتن این تعداد شهروندان ناممکن است. در ضمن جوانان افغانستان که خواستار نظام طالبانی نیستند، یعنی بیش از ۲۰ میلیون نفر نفوس کشور جوان است و همه افغانستان دموکراتیک می‌خواهند نه نظام طالبانی. گروه‌های قومی نیز طی چهار دهه جنگ انسجامی به دست آورده که به سادگی تسلیم طالبان نخواهند شد. بنابراین؛ طالبان باید روی این موضوع فکر کنند که اگر خواهند مثل گذشته عمل کنند هرگز از سوی مردم افغانستان پذیرفته نمی‌شوند. طالبان اگر خواهند حیات سیاسی داشته باشند باید ارزش‌های مردم‌عادی، زنان و جوانان افغانستان را بپذیرند. چون چهره‌های سیاسی که با آنان روبه‌رو هستند بخش بسیار کوچکی از مردم‌اند؛ آنان نمایندگی از کل مردم افغانستان نمی‌کنند به جز حلقه‌ی کوچکی که همراهی شان منافع مشترک دارند.

فوزیه کوفی یکی از اعضای هیأت مذاکره از جانب دولت است. او بارها گفته که طالبان تغییر کرده؛ آیا شما تغییراتی در ذهنیت سیاسی و عملکرد طالبان در قبال زنان می‌بینید؟

اگر طالبان تغییر کرده چرا هنوز مکاتب دخترانه را به آتش می‌کشند؟ اگر این یک خطا از سوی جنگجویان شان است، پس چرا بار بار و در سراسر کشو تکرار می‌شود؟ اگر ذهنیت طالبان در قبال آموزش زنان تغییر کرده باید اعلام کنند که آتش زدن مکتب‌ها مأموریت جنگجویان شان نبوده بلکه سرکشی صورت گرفته است. اما این کار را نکرند و کشته شدن معلمان، آتش‌سوزی مکتب‌های دخترانه، محکمه صحرایی و سنگسار زنان با یک اتهام کوچک، همچنان تکرار می‌شود. در زمان حاکمیت طالبان هم من کسانی را می‌شناختم که طرفدار آموزش دختران بودند، اما قدرت ایجاد تغییر در تصمیم نظام طالبان را نداشتند. امروز هم شاید افراد سیاسی که به نمایندگی از طالبان در قطر و دبی رفته و با سفرهای بین‌المللی و زندگی در خارج از کشور تغییر کرده باشند، ولی جنگجویان طالبان در داخل افغانستان هنوزهم مثل گذشته عمل می‌کنند، نه تنها در قبال زنان بلکه با همه شهروندان کشور. بنابراین من به تغییر طالبان شک دارم.

و در آخر اگر حرف و پیامی داشته باشید!

سخن آخر من برای هموطنانم این است که بیاید مسئولیت‌پذیر باشیم. در قبال مسایل مهم ملی مانند پروسه صلح تماشاجی نباشیم. مردم باید وضعیت سیاسی کشور و پروسه‌ی صلح را نظارت کنند و اگر تصمیم به غیر از منافع شان گرفته می‌شود انتقاد کنند. یعنی همه اقشار مردم خودشان را در این پروسه دخیل بسازند. به جامعه‌ی جهانی نیز این پیام را برسانند که تنها صلح سیاسی کافی نیست، ما نیاز به صلح اجتماعی هم داریم. باید همه بخش‌های مردم و نهادهای مردمی ما آماده‌ی برگشت طالبان به درون دولت از طریق صلح باشند تا یک جنگ جدید رخ ندهد و دیگر اینکه صرف امضای توافق‌نامه صلح مهم نیست، بلکه حفظ آن مهم‌تر است. ما به برنامه‌های دوامدار برای بازسازی و اشتغال‌زایی پس از توافق صلح نیاز داریم تا جنگجویانی که سلاح بر زمین می‌گذارند دوباره به سنگر جنگ برنگردند. سخن دیگرم این است که ما خواهان حضور بیش‌تر و معنادار زنان در شورای عالی مصالحه و هیأت مذاکره‌کننده هستیم. حکومت افغانستان باید نقش بیش‌تری برای زنان بدهد تا در پروسه صلح نمایندگی درست از زنان و مردم افغانستان بتوانند.



در کشور چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در اوایل ورود قوای ایتلاف در افغانستان، ارزش‌های مدنی برای شان بسیار مهم بود تا مردم خودشان را قانع کنند که ما برای دموکراسی و حقوق بشر می‌جنگیم؛ ضمن اینکه اهداف خودشان را داشتند. اهداف شان جنگ علیه تروریسم در منطقه بود. چون منافع خودشان در خطر افتاده بود. به برداشت من هر دولتی ضمن در نظر داشت منافع ملی خودش، مسئولیت بین‌المللی نیز دارد. امریکا در رأس همکاران بین‌المللی افغانستان مسئولیت دارد تا تعهداتش را عملی کند. نفس حضور امریکا در افغانستان کشور ما را آسیب‌پذیر ساخت. پاکستان و ایران با استفاده از این فرصت افرادی را تحریک کردند و گفتند مملکت تان اشغال شده، جهاد کنید. محمود احمدی‌نژاد رییس جمهور ایران از تریبون ارگ ریاست جمهوری افغانستان استفاده کرد و اعلام کرد که افغانستان اشغال شده است. پاکستان نیز مدارس دینی را راه انداخته و گروه‌های افراطی مذهبی را انگیزه‌ی جنگ در افغانستان می‌دهد. چون حضور امریکا ما را آسیب‌پذیر ساخته، بنابراین مسئولیت بین‌المللی نیز دارد. اما در میز توافق صلح امریکا با طالبان هیچ نماینده‌ای از جانب دولت افغانستان حضور نداشت. هم‌چنان تصمیم امریکا برای رهایی پنج هزار زندانی طالبان نقض استقلال سیاسی افغانستان است و این موضوع نگرانی‌های جدی را در مورد تعهدات آنان ایجاد می‌کند.

یعنی امریکا بر تعهداتش در قبال افغانستان پابند نیست؟

من فکر می‌کنم نه تنها که تعهد ندارد بلکه صرف بر منافع شخصی خودشان فکر می‌کند تا منافع افغانستان و

مذاکره بازهم از سوی خود مردان صورت می‌گیرد. ارچند همه زنان برای ما قابل اعتمادند اما ظرفیت‌ها و تعهد به ارزش‌ها شاید متفاوت باشد. در شورای عالی مصالحه باید زنان نقش مهم داشته باشند؛ چون این شورا مرکز تصمیم‌گیری است، باید حضور زنان پررنگ و مؤثر باشد تا آجنده‌ی مورد نظر زنان را در پروسه دخیل سازند.

آیا مردانی که دخیل در این پروسه هستند از ارزش‌های زنان حمایت خواهند کرد؟

آقایانی که عضو هیأت مذاکره هستند چه از جانب دولت باشند چه از جانب گروه طالبان؛ مشترکات خودشان را دارند. برای آنان معامله‌ی سیاسی شان شاید مهم‌تر باشد تا حضور و مشارکت زنان، آینده زنان، توانمندی زنان، نقش و سهم زنان در سیاست آینده‌ی مملکت. درست است که طالبان فعلن یک جمله‌ی کلی را می‌گویند که زنان می‌توانند در چارچوب شریعت اسلامی درس بخوانند و کار کنند، اما تعریف و قرائت آنان از این چارچوب چیست؟ برای من منحیث یک زن مهم است که بدانم قرائت طالبان از چارچوب‌های شریعت چیست و او فردا چگونه عمل خواهد کرد؟ اما برای آقایانی که به نمایندگی از مردم می‌روند شاید این مهم نباشد. از همین رو، برای ما زنان نظام جمهوری اسلامی افغانستان مهم است. چون در یک نظام دموکراتیک زن و مرد، پیر و جوان جایگاه خودش را پیدا می‌کند. اما آیا برای این آقایان هم نظام جمهوری اسلامی افغانستان مهم است یا سهم قوم و تنظیم شان؟ به همین خاطر می‌گویم که اولویت‌های زنان و مردان در این پروسه شاید تفاوت داشته باشد.

خانم کروخیل؛ در پروسه صلح افغانستان تنها ما شهروندان افغانستان نیستیم که تصمیم می‌گیریم، دست خارجی‌ها نیز دخیل است. تعهد همکاران بین‌المللی افغانستان را در حفظ ارزش‌های دموکراتیک

بدآموزی از پند، اندرز و حکایت‌های ...



زنان استفاده شود. بنابه انسان‌شناسی معاصر این بیت‌ها ضد زن و ضد انسان هستند. تاریخ مصرف این بیت‌ها گذشته است. باید این گونه بیت‌ها در دیوان شاعران به خط سرخ نوشته شود، در پاروقی ضد زن بودن و خطر بدآموزی بیت‌ها توضیح داده شود.

قصد من در این یادداشت پژوهش پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه‌ی ادبیات، متون و زبان فارسی نیست، بلکه قصد من طرح تیوری برای مسأله‌سازی بدآموزی پند و اندرزها و حکایت‌های ادبیات فارسی است که باید این مسأله مورد توجه و پژوهش قرار بگیرد تا جلوی بدآموزی‌های پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه در نصاب آموزشی و در قضاوت‌های عمومی گرفته شود.

من از گلستان سعدی بهترین کتاب پندر و اندرز و حکایت‌های حکیمانه‌ی ادبیات فارسی (در گذشته کتاب آموزشی و درسی نیز بوده است) چند نمونه‌ی رایج می‌کنم که حداقل توانسته باشم بحث تیوری مسأله‌ی مورد بدآموزی قرار گرفتن پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه‌ی ادبیات فارسی را در روزگار معاصر نشان بدهم.

می‌دانم اگر کسی به ما بگوید فلان حکایت مولانا از مثنوی، فلان حکایت سنایی از حدیقه، فلان حکایت سعدی از گلستان و... در این روزگار می‌تواند موجب بدآموزی شود، به احساسات و ذوق اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی ما برمی‌خورد؛ زیرا سال‌ها است که این پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه معیار قضاوت اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی ما بوده است. این پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه را چنان درونی و خودی کرده‌ایم که فرصت اندیشیدن درباره‌ی درستی و نادرستی آنها نداریم.

بحث من این نیست که در پی زدودن اهمیت این پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه باشم، بلکه بحث من بررسی ساخت فکری و ذهنی افراد در ارتباط به تحول اجتماعی و فرهنگی جامعه است. این که اهمیت تاریخی این پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه بنابه خاستگاه اجتماعی و فرهنگی تاریخی آنها در روزگار خود شان چیست؛ جدا از بحث کارکرد این پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه در ارتباط به تحول اجتماعی و فرهنگی جامعه از نظر تاریخی است.

طبعن بحث اهمیت تاریخی پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه بنابه خاستگاه اجتماعی و فرهنگی تاریخی آنها می‌تواند شکل‌گیری جامعه‌شناختی فرهنگی، اجتماعی و فکری جامعه‌ای را نشان بدهد که چگونه و بنابه چه مناسبات و تجربه‌هایی به وجود آمده‌اند و چرا این معرفت (پند و اندرز و حکایت‌های حکیمانه) از جامعه تا جامعه‌ای تفاوت دارد. پند و اندرز و حکایت‌های گلستان به این معنا نیست که بیانگر فکر سعدی باشد؛ زیرا هر شاعر و نویسنده‌ای تجربه‌های فکری و معرفتی روزگار خود را مدون می‌کند. هیچ شاعر و نویسنده‌ای تجربه‌های فکری و معرفتی هزار سال بعد انسان و جامعه را پیش‌بینی نمی‌تواند.

فکر و معرفت هر شاعر و نویسنده و هر کتابی نتیجه‌ی بینامتنیت فکری و معرفتی روزگار گذشته و عصر خودش است. نویسنده و شاعر بنابه تبارز اندیشه و معرفت روزگار خود مقصر نیست، زیرا معرفت شاعر و نویسنده نتیجه‌ی گفتمان فکری روزگار است. اگر شاعر و نویسنده‌ای را بنابه معرفت فکری‌اش مقصر یا مورد نقد قرار بدهیم باید در چارچوب مناسبات فکری روزگار خود قرار بدهیم نه در چارچوب مناسبات فکری روزگار خود. مهم این است که ما چگونه به اندیشه و فکر یک شاعر و نویسنده برخورد می‌کنیم. تقصیر در برخورد دگم و ایستای ما نسبت به فکر و معرفت شاعران و نویسندگان گذشته است؛ زیرا توقع نادرست و ارتجاعی از

بشری در نظر بگیریم. منظورم این است که پند و اندرزها در تجربه‌های معرفتی و زیبایی‌شناسی جامعه اهمیت تاریخی و فرهنگی دارد، اما همیشه درست نیست. بنابراین؛ در استفاده از پند و اندرزها باید توجه و دقت صورت گیرد که باعث بدآموزی افراد جامعه و به‌ویژه کودکان و نوجوانان نشود.

زیرا تجربه‌های معرفتی و زیبایی‌شناسی جامعه‌های گذشته با جامعه‌های امروز تفاوت دارد. پند و اندرزها به‌عنوان تجربه‌های معرفتی، اجتماعی و فرهنگی در روزگاری درست بوده‌اند. این پرسش مطرح می‌شود؛ پند و اندرزها که در روزگاری درست بوده‌اند، چرا اکنون نادرست شده‌اند آیا می‌توانند موجب بدآموزی شوند؟

نخست این که مناسبات اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ها تحول می‌کند. تحول مناسبات اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ها موجب می‌شود که معرفت و شناخت از زندگی نیز تحول کند. هر پند و اندرز خاستگاه تاریخی، اجتماعی و فرهنگی دارد که بنابه تحول مناسبات اجتماعی و فرهنگی جامعه کارکرد، مصداق و درستی آن پند و اندرز مسأله‌دار می‌شود. مناسبات اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌های گذشته نسبتن ثابت بود. این مناسبات حداقل چند نسل و چند قرن ادامه پیدا می‌کرد. چند نسل یک خاندان پادشاهی چند قرن پادشاهی می‌کرد، چند نسل یک خانواده‌ی خان چند قرن خان بود، چند نسل یک دهقان چند قرن دهقان بود، چند نسل یک رهن چند قرن رهن بود و... بنابراین؛ پند و اندرزها نیز بر اساس این تجربه‌های معرفتی از مناسبات اجتماعی ثابت شکل می‌گرفت.

دوم این که آموزش در آن روزگار همگانی و تأثیرگذار نبود که یک فرد را از یک طبقه‌ی اجتماعی و فرهنگی به طبقه‌ی اجتماعی و فرهنگی بالاتر برساند. فرزند دهقان نمی‌توانست آموزش ببیند، دبیر دربار شود. کسی که دبیر دربار می‌شد معمولن پدرش دبیر دربار بوده است. به‌اساس موقعیت اجتماعی و فرهنگی پدرش امکان آموزش برایش فراهم می‌شده، دبیر دربار می‌شده است.

بنابراین؛ مناسبات ایستای اجتماعی و فرهنگی جامعه و نبود آموزش همگانی، نکته‌های این پند و اندرزها تجربه‌های معرفتی و مصداقی در جامعه داشته است. اکنون مناسبات و شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ها تفاوت کرده است، دیگر مناسبات اجتماعی و فرهنگی افراد جامعه ایستا و ثابت نیست. کودکی که پدرش دهقان، فرزند یور یا چوپان است می‌تواند آموزش ببیند، تحصیل کند، در یک مرتبه‌ی اجتماعی و فرهنگی مهمی قرار بگیرد.

بنابراین؛ بهتر است که به پند و اندرزها و حکایت‌ها دید جامعه‌شناختی فرهنگی انتقادگر داشته باشیم. پند و اندرزها و حکایت‌ها بنابه نهادینه‌گی فرهنگی و ذوقی‌ای که در ذهن جامعه دارند، جنبه‌ی اغواگرانه و فریبنده پیدا کرده‌اند که با اقتضای فرهنگی، کنش عقلانی و انتقادی را در برابر شان خنثا و بی‌اثر می‌کنند. مثلن ده‌ها پندر و اندرز و حکایت‌های حکیمانه در ادبیات، متون و زبان فارسی درباره‌ی زنان داریم که زنان را کم‌عقل، بی‌وفا، احساساتی و... نشان می‌دهند؛ توجیه می‌کنند که موقف انسانیت زنان فرور از موقف انسانیت مردان است:

«به گفتار زنان هرگز مکن کار / زنان را تا توانی مرده پندار». «زنان چون ناقصان عقل و دین‌اند / چرا مردان رو آنان گزینند». (ناصر خسرو). «از بدی‌های زن مشو ایمن / گرچه از آسمان نزول کند» (سنایی)، «زن از پهلوی چپ شد آفریده / کس از چپ راستی هرگز ندیده» (جامی). «هر بلا که در جهان بینی عیان / هست از شومی زن در هر مکان / روح را از عرش آرد در حطیم / لاجرم کید زنان باشد عظیم». «گفت امت مشورت با کی کنیم / انبیا گفتند با عقل امیم / گفت گر کودک درآید یا زنی / کو ندارد عقل و رای روشنی / گفت با او مشورت کن و انج گفت / تو خلاف آن کن و در راه افت / نفس خود را زن شناس و زان بتر / زان که زن جزویست و نفست کل بشر / مشورت با نفس خود گر می‌کنی / هرچه گوید کن خلاف آن دنی» (مولانا). «در خرمنی بر سرایی ببند / که بانگ زن از وی برآید بلند / چون زن راه بازار گیرد بزنی / وگرنه تو در خانه بنشین چون زن / ز بیگانگان چشم زن دور باد / چو بیرون شد از خانه در گور باد» (سعدی). «نخواهی یافت اندر هیچ برزن / وفا در اسپ و در شمشیر و در زن» (نظامی).

باید تأکید کنم که زن‌ستیز خطاب‌کردن این شاعران طبق مناسبات فرهنگی و اجتماعی تاریخی روزگار آنها جنبه‌ی نظری ندارد، درست نیست. چرا؟ برای این که شعرهای این شاعران نتیجه‌ی مناسبات اندیشه‌ی دینی، معرفت اجتماعی و فرهنگی تاریخی روزگار آنها است. درست نیست که ما از چشم‌انداز معرفت مدرن پسارنسانس اروپا و معرفت‌های فیمنیستی معاصر به جنبه‌ی معرفتی این شعرها بنگریم. ساختار معرفت اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی روزگار این شاعران درباره‌ی زن و مرد چنین بوده است. ممکن نبوده که این شاعران مانند فیلسوفان قرن بیستم درباره‌ی زن و مرد فکر کنند. یادآوری این بیت‌ها برای این است که نگاه ما باید در روزگار ما به این بیت‌ها عقلانی و انتقادی باشد. از معرفت این بیت‌ها نباید در روزگار معاصر برای فرودستی

متأسفانه این بیت‌ها تا هنوز از نظر معرفتی زبان‌زد عام و خاص هستند و در کتاب‌های آموزشی و درسی نیز بدون نقد و نظر به‌عنوان معیار قضاوت برای چگونگی درک افراد خوب و بد آورده می‌شوند: «پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است / تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است». تجربه‌ی معرفتی بیت این است که افراد بد ذات را با تربیت نمی‌توان اصلاح و نیک کرد. برای توجیه این که بد ذات نیکو نمی‌شود، دلیلی خیلی ظریف و سنجیده شده به‌اساس تجربه‌ی عموم ارایه می‌شود این که «چارمغز بر گنبد ایستاد نمی‌شود». تربیت افراد بد ذات مانند ایستاد کردن چارمغز بر گنبد، تلاش بیهوده است.

ادامه دارد

ادامه از صفحه ۱

تبرهای بُرنده ...

یک طرف کامل قضیه‌اند. اغلبین، زن‌ها در افغانستان به دلایل خیلی پیش‌یافتاده، مانند کم نمک شدن غذا، بیرون رفتن از خانه، چادر کوچک پوشیدن و حتا در خانه پدر رفتن مورد خشونت، شتم و کشتار قرار می‌گیرد. متأسفانه با سواد شدن سمبولیک نسل حاضر هم ره به جایی نبرده است. اگر آمار گرفته شود، اغلب زن‌ها از سوی شوهران باسواد خویش مورد آزار قرار می‌گیرند، تا بی‌سوادها. به هر عنوان، خشونت چه زیر سایه روشنفکری باشد یا تیوکراسی و غیره، به لحاظ انسانی مردود است. آنکه خشونت را با دلایل کاذب به توجیه می‌گیرند، نسل طالبانی است، با پوسته‌ی ضعیفی که درونش سرانجام آشکار خواهد شد.

امروز، تنها خوشبختی و خوشبینی که در مسیر محو خشونت علیه زنان وجود دارد، این است که درصدی کلی زنان افغانستان فهمیده که همواره مورد خشونت قرار گرفته و این حق آنان نیست. این آگاهی سرانجام زن‌ساز خواهد آورد. دبیر یا زود.

زنان در مسیر ...

قوای فوق طبیعی در آمده به حال خلسه و غش می‌افتادند و ندای خدایان را به گوش آدمیان فرو می‌خواندند...»

در این دوره از نظر مردان و حتا زنان، قدرت باروری زنان یکی از شگفت‌انگیزترین حوادث غیر طبیعی به حساب آمده و مایه تعجب انسان می‌شده است و این شگفتی انسان را و می‌داشته است تا با استفاده از چنین تحولی به پدید آوردن نقش‌های جدیدی همت گمارند. در نتیجه رب‌نوع‌ها، جلوه‌های دیگری یافته و با توجه به ذوق و سلیق هنرمندان شکل، رنگ و نگارهای نوی می‌یابند و «اللهی باروری» متولد شده و انسان را حیران می‌کنند: «مجسمه‌های کوچک زن معرف و نماینده آیین پرستش همان الهه‌ی مام زمین هستند که منشاء آن آسیای جنوب غربی بود و همراه با مهاجران آسیایی به‌خاک اروپا رسید... و کاهنان مرد یا کاهنان زنی وجود داشتند که رابط مابین ندای خاکی و قوای فوق طبیعی بودند...»

«در ژاپن] اعتقاد عمومی بر این بود که رییس قبیله خواه مرد یا زن عقبه مستقیم خدای قبیله بود که در هر نسل از فرزند ارشد مذکر یا مؤنث خانواده رییس بدنیا می‌آمد. بدین ترتیب اگر فرزند ارشد خانواده رییس قبیله دختری بود پس از پدرش به مقام فرمانروایی قبیله می‌رسید. بهمین علت است که می‌بینیم در اوایل دوران تاریخی کشور ژاپن عده‌ای از امپراطوران زن به‌تخت فرمانروایی نشستند...»

به این صورت زن توانست به یکجانشینی دست‌یافته و با سرعت به سمت مدنیت قدم بردارد. زنان به بمن هوش و استعداد شگرف خود عرصه‌های جدید را تجربه کرده و جایگاه خود را از «اللهی» (زمینی) به «رب‌النوع» آسمانی ارتقا دادند. اما مردان در این مراحل با تحسین زنان گام به گام آنان را تعقیب کرده و تلاش کردند در موقعیت‌های بزرگ صبور بوده و با درایت به دنبال راهی به آینده باشند.

ابتدایی وجود داشته و در طی تاریخ علاوه بر پذیرش تحولات بسیار، دگرگونی‌های در متن جوامع نیز به وجود آورده است. دین یکی از عوامل اساسی و منشاء تغییر و تحولات کلی در اخلاق، عادات و فرهنگ مردم محسوب شده و در شکل‌گیری ساختار دنیای کنونی نقش ویژه دارد. اشکال دین در جوامع اولیه خدایان اساطیری است که صورت‌های گوناگون داشته، گاه در آسمان، گاه در زمین، گاه در آب و... نمود یافته است. سپس «خدایان» به شکل آدمی و «الله» پدیدار شده و در نقش زنانه به عنوان «رب النوع» تجسم یافته و مورد پرستش واقع شده است: «در این عصر بوده که خدایان به شکل زنان زیبا و خوش‌اندام مظهر خرد و دانش تصویر می‌شده‌اند و مرد به قبیله زن می‌رفته و برای او کار می‌کرده است، تا بتواند با او ازدواج کند...»

همچنان در این دوران حضور زنان کاهن در جوامع بدوی بسیار معمول و پیش‌یافتاده تلقی شده و تمثال‌های کاهنان زن که توسط باستان‌شناسان در حوزه‌های گوناگون تمدنی به دست آمده، درصد بسیار بالایی را نسبت به تمثال‌های یافته‌شده مردانه نشان می‌دهد و این گویای همان تأثیر و حضور فعال زنان در جوامع اولیه می‌باشد: «تردید نیست که در میان بسیاری از قبایل عصر «نوسنگی» و حتا اقوام عصر «مفرغ» حوزه‌ی مدیترانه نسب از مادر برده می‌شد و اساس خانواده بر اصالت مادر بود. در نتیجه این وضع زنان دارای مقام اجتماعی شامخی بودند تا آنجا که حتی بر زندگی مذهبی و آیین تشریفات مربوط به آن نیز حکومت می‌کردند و دلیل صحت این نظریه آنست که در میان تصاویر و نقوشی که از دوری ماقبل تاریخ حوزه‌ی مدیترانه بدست آمده تمثال زنان کاهن فراوان است در حالی که تصویر مرد کاهن بسیار بندرت دیده می‌شود.»

«آیین پرستش این ربانیت بزرگ به رهبری زنان کاهن اجرا می‌شد و به احتمال قوی همین زنان بودند که در ضمن انجام مراسم مذهبی مورد تسخیر

تحلیل



مریم برمک

تحلیل ارزش‌های متضاد بر زنان

نیم‌رخ دیگر



دیدگاه

کخملک مبارز

خشم پنهان زن‌ستیزی از تریبون صلح‌خواهی

صدای خشن و نکبت‌باری بود. واژگان زشت و نازیبا از هنجاری مردی با عبا و قباوی روحانی. صدا از تریبون بلند شد که می‌بایست صدای صلح و آشتی می‌بود. اما صدای زشت با واژگان زنده و ننگین. رفتار و گفتار که بیانگر جدال درون و عقده‌ی پنهان مردی بود که سراپا در نفرت‌انگیزترین حالت و حقارت‌بارترین وضعیت غرق شده بود. می‌گویند نامش نور محمد ایقاز و مولوی است. واقعاً نمی‌دانم چه علمی را فرا گرفته است که اینقدر زیان‌ناک زشت و خشمش فورانی بود. مولوی یعنی این! به قول سعدی «آن تهنی مغز را چه علم و خیر!» او که از سر و صورتش نفرت می‌بارد، عضو نشست بزرگ مشورتی صلح بود. پشت تریبون صلح قرار گرفت و با زشت‌ترین واژه‌های ممکن، حامیان بلقیس روشن را فاحشه و بدکاره خطاب کرد.

نشست بزرگ مشورتی صلح حاشیه‌های فربه‌تر از متن داشت. حاشیه‌های دردناک و تلخ. یکی از این حاشیه‌ها خشونت فیزیکی خانمی بود که در روز نخست نشست با بانو بلقیس روشن عضو مجلس نمایندگان صورت گرفت. رفتاری که انتقاد همه‌گان را برانگیخت. هرچند دکتر عبدالله ریس جگره‌ی بزرگ مشورتی صلح، پس از این رویداد از بانو بلقیس روشن رسماً عذرخواهی کرد و رفتار را که با او صورت گرفت، غیر قابل قبول خواند. اما در روز دوم نشست، هنگام که کمیته‌های کاری جگره‌ی مشورتی صلح نتیجه‌ی کارهای شان را ارائه می‌کردند. بانو اصیلا وردک رییس یکی از کمیته‌های جگره، رفتار خشونت‌بار علیه بانو بلقیس را محکوم، خواستار عذرخواهی از بانو بلقیس و رسیدگی به این قضیه شد.

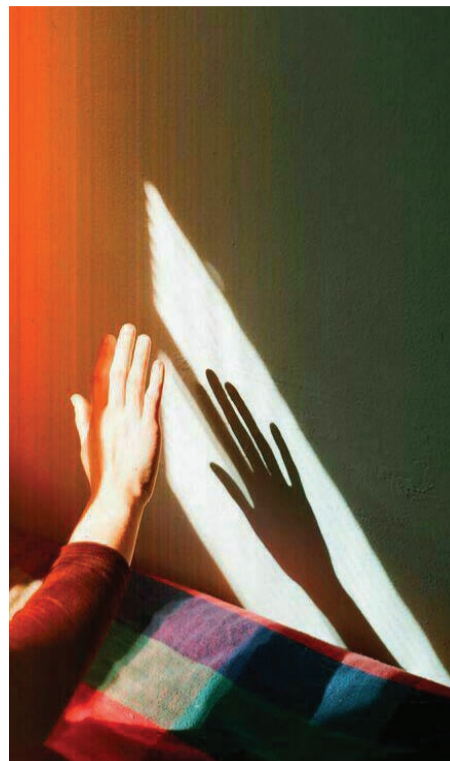
در این زمان صدای اعتراض از سوی تعدادی از مردان در تالار بلند شد. اعتراض علیه دادخواست برای بانو روشن بود. نظم نشست نزدیک به ۳۰ دقیقه برهم خورد. جریان نشست از تلویزیون ملی کشور به گونه‌ی زنده پخش می‌شد. در نخستین دقیقه‌های بی‌نظمی، شخصی به‌نام مولوی نورمحمد ایقاز پشت تریبون قرار گرفت و با صدای زشت و واژگان رکیک به دادخواهان برای بانو بلقیس روشن فحش داد. به عنوان یک مرد مدتی از شرم آب شدم. اما تعجب نکردم! زیرا با پیچ و خم این فضا و این بستر آشنا استم و در این جامعه بزرگ شده‌ام. به عنوان یک مرد نگاه اکثریت مردان را در قبال زنان می‌دانم. نگاه حقارت‌بار، تبعیض‌آمیز و نفرت‌آور. نگاه غیر انسانی که از در پیچ‌های تاریک ذهن یک انسان مریض می‌تواند معقول جلوه کند. ایقاز نام یک نمونه‌ی از این جماعت است. البته که جایگاه مردان دیگرانندیش و نیک‌پندار محفوظ است.

به جنبه‌های جرمی این رفتار زشت حقوق‌دانان و دستگاه دادرسی سپردازد. اما برای من بُعد ساختارمند فرهنگی این رفتار قابل بحث است. من ریشه‌های این رفتار را در بستر فرهنگی-سنتی می‌بینم که نابرابری و کج‌اندیشی را در جامعه باب می‌کند. بستر ساختارمند که زن را جنس دوم می‌شمارد و مردان گستاخ و بندبندار را جرات می‌دهد تا چنین رفتار ننگینی داشته باشند. این روایت تنها روایت ملا ایقاز نیست. روایت حاکم اکثریت مردانی است که از این بستر فرهنگی-سنتی تغذیه‌ی فکری می‌کنند. این روایت محکوم و زشت است. باید این روایت بکشند. چنین رفتاری در جهان امروز ننگین بزرگ است برای مردان.

اساس زندگی در جهان امروز بر پایه‌ی احترام متقابل و رعایت حقوق برابر انسانی استوار است. نگاه تبعیض‌آمیز و نابرابر و برخورد از این دست نه تنها به لحاظ اخلاقی زشت و محکوم است، بلکه بنیاد و اساس خانواده و جامعه را نیز معیوب می‌سازد.

دیگر نیز به آن افزوده شده و تبدیل به ارزش شده است. حالا دیگر زن در پهلوی کامل بودن در وظایف قبلی باید تحصیل کرده باشد، شاغل باشد... یعنی یک زن باید فرزند به دنیا بیاورد، از عهده‌ی تربیه‌ی آن به وجه احسن برآید، کارخانه را خوب بلد باشد؛ از تمیزکاری خانه گرفته تا آشپزی... باید تحصیلات بالا داشته باشد، شاغل باشد و در محیط کار نیز خوب بدرخشد. نه تنها موضوعات فوق ارزش زنان را تعیین می‌کند، بلکه قد و اندام خوش‌تراش و چهره‌ی زیبا داشتن نیز معیار است. البته که رسانه‌های تصویری نیز به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در تشدید این امر کمک می‌کنند. وقتی زنی خاصی را در یک فیلم یا سریال به نمایش می‌گذارند، پا و قد و چشم و موی و روی و لباس... هرکدام را جدا جدا به نمایش می‌گذارند و سپس خود زن را نشان می‌دهند که در ادای نقش خود منحیث همسر، مادر، خانم خانه کامل است و در محیط کار نیز خوش می‌درخشد. تعیین معیارهای بالا و متضاد، بر شناخت زنان از خودشان تأثیر بسیار داشته است. زن خودش را به هر آب و گلی می‌زند تا از نظر جامعه خواستنی‌تر باشد وگرنه خود را طرد شده، ضعیف و ناکارا احساس می‌کند. البته این بدان معنا نیست که زن مادر نشود و یا تحصیل نکند و یا بیرون از خانه کار نکند، بلکه به این معنا است که با تغییر نقش و مسؤلیت زنان، نقش و مسؤلیت مردان نیز اندکی تغییر کند، تا تمام بار به دوش زن نیفتد.

جان کلام اینکه زنان به جای محک زدن خود با معیارهای متضاد جامعه، خودشان باشند و بر توانمندی‌ها و استعدادهای منحصر به فرد خود متکی باشند و معیارهای متضاد نباید بر شناخت آنان از خودشان تأثیر بگذارد.



جامعه مردان است، رفته رفته این معیارها تبدیل به معیارهای جامعه شده است. زنی که دیروز قدرت پاروری‌اش جایگاهش را در خانواده مشخص می‌کرد، از عهده‌ی کار خانه برآمدن معیار ارزش یک زن بر زن دیگر بود.

تربیت فرزند فقط و فقط وظیفه‌ی زنانه پنداشته می‌شد؛ امروز با تغییر شکل زندگی ما، وظایف

کارل مارکس می‌گوید: آرمان‌های یک فرهنگ را آرمان‌های طبقه حاکم آن تشکیل می‌دهد. جا دارد این قول مارکس را بر معیارهای زنان و مردان نیز تعمیم دهیم. در جامعه‌ی ما باورها و ارزش‌های مردانه حاکم است. یک زن خود را همیشه از دید مردانه ارزیابی می‌کند. هر قدر از نظر ارزش‌گذاری مردانه خواستنی‌تر باشد به همان اندازه از اعتماد به نفس بیشتر برخوردار است و اگر خود را با این معیارها و ارزش‌ها برابر نداند، اعتماد به نفسش پایین می‌آید. در جامعه‌ی ما که به تمام مسایل از دید مردانه نگریده می‌شود، زنان به‌طور ناخودآگاه خود را به همین محک می‌سنجند و ارزش‌گذاری می‌کنند. اما مشکل زمانی حاد می‌شود که این ارزش‌گذاری‌ها شکل متضاد می‌گیرد.

در زندگی‌های سنتی زن و مرد نقش سنتی خود را دارد و توأم با آن، معیارها و ارزش‌های خود را. در این‌گونه زندگی‌ها مسئله متضاد بودن ارزش‌ها چندان مطرح نمی‌شود؛ زن همان نقشی را که مادر و مادر بزرگش ایفا کرده، ایفا می‌کند و مرد نیز نقش پدر و پدر بزرگ خود را. اما در زندگی‌های ظاهر مدرن و شهری ما، دیگر زن فقط آن نقش و وظیفه‌ی قبلی خود را ندارد، زن دیگر محصور در خانه نیست؛ زن نیز بیرون از خانه کار می‌کند.

اما این در حالی است که توأم با نقش سنتی خود وظایف جدیدی نیز به دوش می‌کنند. یعنی در کنار مسؤلیت خانه و خانه‌داری و تربیت فرزند، مسؤلیت‌های دیگری نیز دارد. روی هم رفته تغییر شکل زندگی، معیارها و ارزش‌ها را نیز دگرگون ساخته است. اما مشکل از آنجا بر می‌خیزد که بازم این معیارها مردانه است و از دید مردانه به مسایل نگریده می‌شود و چون قشر حاکم در

زنان در مسیر تاریخ

قسمت هشتم



پژوهش

کخسین رهیاب بلخی

برتر می‌دانستند. فراغته مصر اغلب دختران خود را به ولیعهدی انتخاب می‌کردند.»

۳- اولویت حق مادری

طبعاً زمانی که در یک جامعه سینه‌ری مادرشاهی وجود داشته باشد، تمام حق اولویت از سوی مادر به فرزند منتقل می‌شود، همانگونه که امروزه در خانواده‌ی پدرشاهی نیز حق اولویت از طرف پدر به فرزند می‌رسد. در جوامع بدوی گذشته که به عنوان نمونه مورد تحلیل دقیق جامعه‌شناسانه قرار گرفته‌اند، موارد زیادی به دست آمده که همین فرضیه را به اثبات رسانده و مورد تأیید قرار می‌دهد: «... در جامعه ایشان [آیرو کواهای (بومیان) آمریکای شمالی] اصالت با نسب مادری بود... خانواده‌های مرکب از گروهی خواهران یا دختر عمه‌ها و دختر خاله‌ها با هم در ساختمان‌هایی زندگی می‌کردند که به‌نام «خانه دراز» خوانده می‌شد... رییس و صاحب اختیار هر «خانه دراز» بانوی بزرگ خانواده مرکب، یعنی مسن‌ترین زن آن دودمان بود. این بانو که معمولاً مادر یا مادر بزرگ گروه زنهای بود که هر کدامشان ریاست یکی از خانواده‌های منفرد را به عهده داشتند بر همه آنها فرمانروایی می‌کرد. یک تا سه عدد از این خانواده‌های مرکب تشکیل دودمانی را می‌داد و یک یا چند دودمان طایفه‌ای بزرگ را که اساسش بر اصالت شجره مادری بود به‌وجود می‌آورد.»

۴- تقدم مذهبی

گرایش به دین همانگونه که امروزه یک امر طبیعی به شمار می‌رود، از ابتدای خلقت نیز در میان مردمان اولیه به صورت

در مقابل این‌ها طرفداران نظریه‌ی اول نیز برای اثبات گفته‌های خود به دلایل بسیاری متوسل می‌شوند. عمده‌ترین دلایل این افراد عادات و رفتارهایی است که هنوز هم در میان برخی از قبایل بدوی دیده می‌شود و علاوه بر آن آثار کشف شده از مناطق مختلف نیز این شواهد را تأیید و بر قطعیت و سندیت آن گواهی می‌دهد: «مصریان معتقد بودند که خدایان بین زن و مرد امتیازی نتهاده، از این روز و مرد در تمام شئون اجتماعی مقامی برابر داشتند و گاه زن را



تبعات کشف کشاورزی

۲- ریاست زن بر خانه و قبیله

عامل اقتصادی که موجب قدرت یابی زنان شده بود به تحکیم موقعیت زنان و ریاست آنان بر خانه و خانواده کمک کرد و از همین زمان زمینه و توجیه مناسبی برای ریاست به وجود آمد. زنان با توجه با حاکمیت خود در خانه توانستند بر قوم و قبیله خود نیز سروری یابند: «... زنان مظهر نعمت و فراوانی به شمار می‌رفتند و قوام و دوام اجتماع را وابسته به آنها می‌دانستند. در آن دوران غالباً رؤسای قبیله از بین زنان انتخاب می‌شده است و شاهزادگان زن با اینکه برادر بزرگ‌تر داشتند، خود ملکه می‌شدند و به تنهایی فرمانروایی می‌کردند. از بارزترین نمونه‌های اینگونه حکومت‌ها، دوران سلطنت «ماکدا» ملکه مقتدر سبیا است که تمام قوانین او به نفع زنان بود.»

در جوامع گذشته نمونه‌های بسیار مشخصی از برابری زن و مرد دیده شده و بررسی زندگی قبایل بدوی در آفریقا، آسیا، آمریکا و استرالیا نیز که در قرن‌های اخیر صورت گرفته، فرضیه زندگی مادرشاهی را ثابت می‌کند، با این وجود این به مفهوم حاکمیت کامل زنان بر جوامع نیست. برخی گفته‌ها از آن حکایت دارد که «خانواده مادرشاهی» و تحقق آن لزوم به معنای ریاست زن بر مرد نبوده است: «نظریه مبتنی بر مادرسالار بودن جوامع نخستین و پس از آن پیدایش جامعه‌ی پدرسالار بدان سبب که مردان قدرت را از زنان گرفته و آنها را اجیر خود کرده‌اند، اکنون کلن مورد تردید است... و حتا جوامع ماد-تبار که در آنان نسل و تبار از سوی مادر شناخته می‌شود معمولاً تحت سلطه زنان نبوده است.»

- صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: فاطمه روشنیا
- سردبیر و ویراستار: ملک مبارز
- گزارشگران: حسین احمدی و رویا طاها
- عکاس: حمیده مهردل
- صفحه‌آرا: اولیا عماد
- توزیع: شبکه زنگ صبح ۰۷۴۴۰۲۱۹۵۲
- زیر نظر گروه نویسندگان

بازتاب تمام رخ زنان

- خوانندگان عزیز؛ نیم‌رخ بدون جهت‌گیری خاص سیاسی، مقالات و نوشته‌ها را از صاحب‌نظران نشر می‌کند.
- جز رویکرد نیم‌رخ، مسؤلیت مطالب دیگر به دوش نویسندگان است.
- هفته‌نامه‌ی نیم‌رخ در ویرایش مطالب دست باز دارد.



NimrokhWeekly

www.nimrokh.af

mail@nimrokh.af

079889884